

بازنمود آراء امیدوکلس در گفتار ملاصدرا

محمدحسین ایراندوست*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۰۱)

چکیده

«امیدوکلس» (۴۳۰-۴۹۲ قبل از میلاد) شهروند فرهیخته اگراگاس درسیسیل بود. در فلسفه امیدوکلس اشیاء عالم کل هائی هستند که موجود و فاسد می شوند ولی درعین حال این اجزا فنا ناپذیر ترکیب شده اند. فیلسوفان اسلامی از امیدوکلس در مباحث مختلف فلسفی یاد کرده اند. در این میان ملاصدرا در آثار و تالیفات خود به صورت ویژه ای او را معرفی نموده و آراء وی را به شکل خاص تحلیل و تفسیر نموده است. این مقاله درصدد است تا به روش توصیفی به این سؤال پاسخ دهد که «امیدوکلس» در آثار ملاصدرا چگونه معرفی شده و نظریات مهم او از نگاه صدرالمتهلین چیست؟ و این نتیجه حاصل شده که در گفتار ملاصدرا، «امیدوکلس» در زمره گروه پنج نفره مشهور و شایسته عنوان «حکیم مطلق» و از روسا و رهبران سیاسی شهر یونان بوده که علم و دانش را احتمالاً از حضرت داوود (ع) آموخته و از زهاد و عابدان عصر خویش بوده و به آخرت و معاد اعتقاد داشت. و آرائی مانند ترکیب عالم از عناصر اصلی چهارگانه بسیط، انحصار بسائط در عناصر چهارگانه، کمون برخی اشیاء در اشیاء دیگر، و ابطال کون و فساد از نظرات مهم اوست.

کلیدواژگان

امیدوکلس، عناصرربعه، گروه ثمانیه، ملاصدرا.

* استادیار، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران
رایانامه: mohirandoost@gmail.com

مقدمه

یکی از فلاسفه امیدوکلس (۴۳۰-۴۹۲ قبل از میلاد) شهروند فرهیخته آکراگاس در سیسیل بود. او اهل سیاست و رهبر حزب دموکرات شهر خود بوده است. اشتغال اصلی او حکمت و فلسفه بود اما در طبابت هم مهارت داشت و نظریات خود را مانند برخی فلاسفه یونان، تقریباً به نظم بیان کرده است. در آثار فلاسفه اسلامی تاریخ زندگی او مختصر اشاره شده ولی او را از حکمای کم نظیر و برجسته و بزرگ می‌دانند که احتمالاً اعتقادات توحیدی داشته و خدا باور بوده و از مادیات دنیوی رویگردان بود. ولی در کتب تاریخ فلسفه غرب دیدگاه دیگری وجود دارد. در این کتب داستانهای پیرامون فعالیت‌های او به عنوان جادوگر و معجزه گر نقل می‌شود و بر اساس داستانهایی گفته شده که وی از زمره فیثاغوریان به خاطر «دزدیدن گفتارها و خطابه‌ها» اخراج شد. در عین حال گفته می‌شود وی در طبابت نیز باعث پیشرفتهایی بوده است. (راسل، ۱۳۴۰، ص ۵۶) برخی نویسندگان مانند برتراند راسل بر این باورند که امیدوکلس خود را شایسته پرستش می‌دانسته به طوریکه طرف برخی شاگردانش از او به نام خدا هم نامبرده شده است. (راسل، همان، ص ۵۶) در مورد مرگ او نیز داستان‌هایی وجود دارد که معروفترین این داستانها این است که وی خود را به دهانه آتش فشان اتنا افکند تا مردم تصور کنند که به آسمان رفته و از خدایان بوده ولی بدبختانه کشفهای معروف برنجین خود را کنار آتشفشان جای می‌گذارد.

راسل در تاریخ فلسفه غرب می‌گوید: ترکیب فیلسوف و پیامبر و عالم و شارلاتان که قبلاً در فیثاغورس ملاحظه شد نزد امیدوکلس هم به نحوی بارز صورت گرفته است (راسل، همان). در حدود ۴۴ ق.م متولد شد معاصر جوانتر پارمنیدس است از مردم آکراگاس بود سیاستمدار دموکرات بود (همان) در بیشتر شهرهای یونان کشمکش میان دموکراسی و استبداد برقرار بود و هرکس مغلوب می‌شد، تبعید شده یا اعدام می‌شد. امیدوکلس هم به نوبه خود تبعید شد. در تبعید زندگی حکیمانه را برزندگی یک پناهنده توطئه گر ترجیح داد. درباره امیدوکلس افسانه فراوان است (همان) می‌پنداشتند معجزات و کراماتی از او سرزده است. امیدوکلس نیز مانند پارمنیدس به نظم می‌نوشته است لوکریتوس، همان شاعر رومی که در قرن اول قبل میلاد می‌

زیست، از او متأثر است و امپدوکلس را به عنوان شاعر کاملاً ستوده است. علم و دین امپدوکلس را باید جداگانه بررسی کرد چون این دو باهم توافق ندارند. (همان، ص ۵۶) برتراند راسل لیستی از فعالیتهای علمی و کمکهای انباذکلس به جامعه علمی را استخراج نموده (همان، ص ۵۷) که عبارتند از:

۱. اثبات هوا به عنوان یک ماده مستقل
 ۲. اثبات وجود هوا با آزمایش
 ۳. اثبات نیروی گریز از مرکز با آزمایش فنجان آب و چرخش آن مانند آتشگردان و عدم ریزش آب
 ۴. زوج بودن و نر و ماده بودن گیاهان
 ۵. نظریه تکامل و بقای نسب جانوران که البته راسل بدون دلیل آنرا خیالبافی دانسته است (ص ۵۷)
 ۶. اثبات حرکت نور در زمان بسیار کوتاه و غیر قابل تصور
 ۷. اثبات تابش ماه به واسطه انعکاس نور
 ۸. نظریه کسوف در نتیجه قرار گرفتن ماه مقابل خورشید
- در فلسفه امپدوکلس چیزی که اهمیت دارد تغییرات و تبدیلات و ارتباط موجودات است نه تولد و مرگ اینان. به باور او اشیاء کل هائی هستند که موجود و فاسد می شوند ولی درعین حال این اجزا فنا ناپذیر ترکیب شده اند. طبقه بندی مشهور چهار عنصر اختراع امپدوکلس بود. بیان عناصر اربعه از سوی امپدوکلس در برخی منابع تاریخ فلسفه تاکید شده است (Routledge History of Philosophy, Volume II, p15) تاریخ فلسفه راتلج که مجموعه ای از مقالات تخصصی است ادعای می کند که در این مطلب هیچ شک نیست (ibid, p23). بنابراین امپدوکلس معتقد بود که اشیاء به سبب اختلاط عناصر چهارگانه (آب آتش خاک و هوا) به وجود می آیند. عشق عامل جذب یا کشش این اجزا چهارگانه است و نفرت یا ستیزه اجزا را از هم جدا می کند. وی فراگرد عالم را دایره وار دانسته، یعنی عناصر عالم هستی در آغاز با هم مخلوطند. برای تشکیل اشیاء

مخلوطی کلی از خاک هوا آتش و آب لازم است. در این مرحله اصل حاکم، فراگرد عشق است. اما نفرت گرداگرد سپهر است و وقتی به درون سپهر نفوذ کرد فراگرد افتراق و جدائی آغاز می‌شود.

در فلسفه امپدوکلس چیزی که اهمیت دارد تغییرات و تبدیلات و ارتباط موجودات است نه تولد و مرگ اینان. او معتقد است وجود هست و مادی است (مانند پارمنیدس) و نیز اعتقاد داشت وجود نمی‌تواند بوجود آید یا از میان برود زیرا نه می‌تواند از لاوجود به وجود آید و نه می‌تواند لاوجود شود پس ماده بی‌آغاز و انجام یعنی فناپذیر است. امپدوکلس درعین حال منکر تغییر به عنوان یک حقیقت نبود و آنرا به این صورت توجیه می‌کرد: اشیا کلهائی هستند که موجود و فاسد می‌شوند ولی درعین حال این کله‌ها از اجزا فنا ناپذیر ترکیب شده‌اند و فقط آنچه وجود دارد اختلاط و مبادله این اجزا است و جوهر (طبیعت) تنها نامی است که که آدمیان به اشیا داده‌اند. (خراسانی، ۱۳۵۷)

دراین مقاله بعد از معرفی امپدوکلس در آثار ملاصدرا به تحلیل و تفسیر نظرات او از نگاه صدرالمتهالین می‌پردازیم.

معرفی امپدوکلس در گفتار ملاصدرا

ملاصدرا در جلد پنجم اسفار بخش مستقلی با نام «الفن الخامس» گشوده و درصدد است تا ثابت کند نحوه وجود اجسام طبیعی به طریقه «تجدد مستمر» و حدوث استمرار است. و به این منظور فصولی را گشود و در فصل سوم آن، در صدد اثبات نظریه «حدوث عالم» است و این نظر را «مُجمَعٌ علیه» بین انبیاء و حکماء دانسته و تصریح می‌کند که «لَاخِلَافَ بَيْنَ الْأُمَمِ فِي حُدُوثِ الْعَالَمِ» (شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۲۰۵). وی دراین فصل تاکید دارد که مسئله حدوث عالم را به عنوان یک نظریه اجماعی میان حکمای متقدم و متاخر و انبیاء و دانشمندان دین مطرح نموده و آن را هم با مبانی فلسفه و براهین عقلی و هم با ارکان توحید نظری و تقدس خداوند از تغییر و تکرر سازگار بداند. (همان)

بدین منظور به سراغ آراء و نظرات اولین حکما رفته است. وی استوانه‌های حکمت و فلسفه

قدیم را با اتکا به برخی نظرات در هشت نفر منحصر نموده که آنها را به دو گروه سه تایی و پنج تایی تقسیم نموده است. گروه سه تایی از حکمای ملطی هستند که عبارتند از: تالس، انکسیمانوس، آغاناذیمون. و گروه پنج تایی از یونان بوده و عبارتند از: امپدوکلس، فیثاغورث، سقراط، افلاطون، ارسطو. عبارت ملاصدرا چنین است:

«و اعلم أن أساطين الحكمة المعتبرة عند طائفة ثمانية: ثلاثة من الملطيين تالس و انكسيمانس و اغاثاذيمون و من اليونانيين خمسة ابذاقلس و فيثاغورث و سقراط و أفلاطون و أرسطاطاليس قدس الله نفوسهم و أشركنا الله في صالح دعائهم و برکتهم» (شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۲۰۷).

یعنی: بزرگان حکمت و فلسفه نزد گروهی از حکما هشت نفرند. سه نفر از آنان حکمای ملطی بودند. و آنها تالس، انکسیمانوس، آغاناذیمون هستند. و پنج نفر از ایشان یونانی بوده که عبارتند از: امپدوکلس، فیثاغورث، سقراط، افلاطون، ارسطو. از خداوند مسئلت می نمایم که نفوس آنان را پاک و مقدس نماید و ما را در دعای نیک و برکات آنان سهیم گرداند.

عبارات ملاصدرا نشان می دهد که انوار حکمت واقعی از سوی «امپدوکلس» و دیگر استوانه های حکمت قدیم در عالم منتشر شده است و با تلاش این افراد علوم ربوبی در قلوب مردم جای گرفته است. (همان)

به باور ملاصدرا همه این گروه ثمانیه علاوه بر اینکه حکیم و فیلسوف بودند از زهاد و عابدان عصر خویش اند که از زخارف و مادیات دنیا روی گردان بوده و به آخرت و معاد اعتقاد داشتند و به همین دلیل فقط این گروه را که «امپدوکلس» هم در جمع آنان است شایسته عنوان «حکیم مطلق» می داند. و فلاسفه دیگر را که بعد از ایشان آمدند «حکیم مطلق» نمی داند. بلکه آنان را به اشتغالات و حرفه ها و مشاغل دیگر منتسب می داند. مثلاً بقراط را «طیب» و ارشمیدس را «مهندس» و ذیمقراطیس را «طبیعیان» معرفی کرده و چنین تصریح می کند که:

«و كل هؤلاء كانوا حکماء زهادا عبادا متأهلين معرضين عن الدنيا مقبلين إلى الآخرة فهؤلاء يسمون بالحكمة المطلقة ثم لم يسم أحد بعد هؤلاء حکيما» (همان، ص ۲۰۷).

سپس گروه سه تایی حکمای ملطی یعنی تالس، انکسیمانوس، آغاناذیمون را از گروه پنج تایی فلاسفه یونان که «امپدوکلس» در زمره آنان است، متمایز ساخته و می گوید سخنان زیادی از این

افراد در خصوص دانشها و علوم بشری به ما رسیده است که ما آنچه را که در خصوص نظریه «حدوث عالم» بیان می‌کنیم از سخنان همین حکمای مطلق است (همان، ص ۲۰۸).

آنگاه «امپدوکلس» را بصورت ویژه معرفی می‌کند:

«و من عظماء الحکمة و کبرائها أنباذقلس و هو من الخمسة المشهورة من رؤساء یونان کان فی زمان داود النبی ع و تلقی العلم منه و اختلف إلى لقمان الحکیم و اقتبس منه الحکمة ثم عاد إلى یونان. نقل عنه أنه قال إن العالم مرکب من الأسطقسات الأربع و إنه لیس وراءها شيء أبسط منها و إن الأشياء کامنة بعضها فی بعض و أبطل الكون و الفساد و الاستحالة و النمو» (همان).

یعنی: یکی از بزرگان و رهبران حکمت یونان که در زمره گروه پنج نفره مشهور هستند، «انباذقلس» است. وی از روسا و رهبران سیاسی شهر یونان قدیم است که در زمان حضرت داوود (ع) زندگی می‌کرد. علم و دانش را از حضرت داوود (ع) یاد گرفت. و با لقمان حکیم نیز رفت و آمد داشت. و «حکمت» را از لقمان آموخت. سپس به یونان بازگشت. این نظرات از او نقل شده که گفت: «عالم مرکب از عناصر اصلی چهارگانه است. این عناصر بسیط هستند و هیچ چیز در عالم از این عناصر بسیط تر نیست» و گفت: «برخی اشیاء در برخی اشیاء دیگر پنهان هستند» و گفت: «کون و فساد و استحاله و نمو در عالم باطل است.»

همچنین ملاصدرا در معرفی امپدوکلس به هنگام تحلیل و شرح نظریه کمون که گفته است «برخی اشیاء در برخی اشیاء دیگر پنهان هستند» به صراحت قدر و منزلت و جایگاه علمی «امپدوکلس» را برتر از تفسیر و فهم جمهور فلاسفه می‌داند. و برای منزلت علمی او ارزش زیادی قائل است. آنجا که می‌گوید:

«و أما مذهب الکمون فلیس معناه ما فهمه الجمهور من أهل النظر أن فی النار مثلاً صورة مائة بالفعل إلا أنها أخفیت عن الأبصار و استبطنت و تعطلت عن فعلها من التبريد و الترطيب و غیرهما و کذا فی الأجسام الأخرى فإن هذا الرجل أجل قدراً و أعظم علماً من أن یذهب إليه مثل هذا الرأي بل المراد شيء آخر مرموز یدق إدراکه عن فهم الجماهير من الناس».

یعنی: در مورد نظریه کمون، به هیچ وجه نظر امپدوکلس مطابق تفسیر و فهم جمهور فلاسفه نیست که گفته اند مراد از کمون در گفتار امپدوکلس آن است که در شیئی مانند «آتش» مثلاً

«صورت آب» بالفعل موجود و پنهان است. با این شرایط که «صورت مائیه» از چشم ما پنهان است و البته خودش نیز در بطن «آتش» جای گرفته و لذا افعال و آثار «صورت مائیه» مثل سرد کردن و یا خیس کردن و غیر از آن دو... در این شیئی فعلی (آتش) متوقف شده است!! جایگاه و منزلت امپدوکلس برتر از این فهم و تفسیر است. و علم و دانش او بیشتر از آن است که چنین نظری را اراده کند. بلکه مراد واقعی او دقیقتر از فهم جمهور مردم است (همان، ص ۲۱۱).

بنابراین می توان آنچه را ملاصدرا در معرفی امپدوکلس در این فصل بصورت پراکنده گفته است می توان در چند بند خلاصه نمود:

- از بزرگان و رهبران حکمت یونان قدیم و در زمره گروه پنج نفره مشهور بوده و شایسته عنوان «حکیم مطلق» است.
- از روسا و رهبران سیاسی شهر یونان قدیم است.
- وی در زمان حضرت داوود (ع) زندگی می کرد. و علم و دانش را از حضرت داوود (ع) یاد گرفت.
- وی با لقمان حکیم رفت و آمد داشته و «حکمت» را از لقمان آموخت.
- از ژهاد و عابدان عصر خویش بود که از زخارف و مادیات دنیا روی گردان بوده است
- وی به آخرت و معاد اعتقاد داشت.
- مبادی و اصول حکمت و فلسفه از او و گروه ثمانیه است و دیگران جیره خواران ایشان هستند.

آراء امپدوکلس در گفتار ملاصدرا

آنطور که اشاره شد صدرالمتهالین در «الفن الخامس» در صدد اثبات «تجدد مستمر» و حدوث استمراری برای اجسام طبیعی بود بدین منظور در فصل سوم، نظریه «حدوث عالم» را «مجمع علییه» انبیاء و حکماء دانست و از این رهگذر به آراء امپدوکلس اشاره کرد. این نظرات عبارتند از:

- ترکیب عالم از عناصر اصلی چهارگانه بسیط
- انحصار بسائط در عناصر چهارگانه

- نظریه کمون
- ابطال کون و فساد
- تناسخ به قرائت خاص

اکنون با نگاه صدرالمتهلین به شرح مختصر این نظریات می پردازیم:

ترکیب عالم از عناصر اصلی چهارگانه بسیط

عناصر اربعه با نامهای دیگری مثل ارکان اربعه و یا چهار ارکان، و یا چهار آخشیج، و یا اجساد اربعه، امهات اربعه یا چهار گوهر نیز بیان شده است. عناصر اربعه را به دو دسته تقسیم کرده اند: ۱. عناصر خفیف ۲. عناصر ثقیل. دو عنصر آتش و هوا (باد) را به سبب قرار گرفتن بالای دیگر عناصر، عناصر خفیف، و آب و خاک را به سبب حرکتشان به سوی پایین، عناصر ثقیل نامیده اند. محققان درباره مشابهت این چهار عنصر بنیادین در بسیاری از فرهنگ ها تذکر داده اند که این چهار عنصر پایه حیات برای انسان ها بوده اند. خاک، غذای ما را تامین می کرده، آب و هوا لازمه ادامه حیات ما بوده اند و خورشید و آتش، گرما بخش زندگی بوده اند پس طبیعی است که بسیاری از گرایش های دینی، مفاهیمی خاص برای این چهار عنصر ابداع کنند یا حتی فلاسفه این چهار عنصر را عناصر اولیه جهان بدانند. ابوعلی سینا در کتاب قانون مدعی است که دو عنصر سنگین، یعنی خاک و آب، سازنده اعضای بدن هستند و دو عنصر سبک، یعنی آتش و هوا، سازنده روح هستند. (ابن سینا، ۱۳۸۷)

خاک یا زمین اولین عنصر از عناصر اربعه جهان در فرهنگ یونانی و بسیاری از دیگر فرهنگ های باستانی است. خاک سرد و خشک است و معمولاً به صورت طلسم پنج گوش، شیر، ضربان قلب، مربع سبز، طبل، پوست حیوانات، سکه، جواهرات، و استخوان نمایش داده می شود. خاک نمایش دهنده قدرت، وفور، پایداری است.

آب عنصر دوم از چهار عنصر قدیمی یونان باستان و بسیاری دیگر فرهنگ های جهان است. آب سرد و تر طبقه بندی می شود. این مفهوم گاهی با یک هلال آبی، جام، زنگ، صدف، سنگ صغیر و لاجورد، اشک و دیگ های بزرگ نمایش داده می شود. و علامت و نشان دهنده هیجانان

و احساسات آدمی، و علم و دانش و روح است. معمولاً با ریخته شدن آب روی اشیای دیگر، دم کردن، جادوهای شفا بخشی، حمام های رسمی و رها سازی اشیا در تلاطم آب کاربرد پیدا می کند. عنصر آب به راحتی می تواند بر عنصر آتش فایق شود ولی خود تحت سلطه عنصر خاک است. آتش عنصر سوم معمولاً با خون، شمع، گیتار، مثلث قرمز، یاقوت و بخور نشان داده می شود. این عنصر نماینده انرژی، هیجان و مردانگیست. آتش با سوزاندن اجسام، جادوهای عشق، آشپزی و روشن کردن شمع و آتش حضور می یابد. حضور نماد آتش نشان دهنده اراده، شخصیت و رشد و توسعه انرژی است. و معمولاً با جاه طلبی، رضایت، هماهنگی و تعادل مرتبط است و اراده واقعی را نشان می دهد. در دیدگاه برخی « آتش، نماد تزکیه و باززایی است... نماد تطهیر از طریق فهم و تفهم است، تا به معنوی ترین شکلش برسد، که نماد نور و حقیقت است؛ آب نماد تطهیر از امیال است، تا به رفیعترین شکلش برسد که نیکویی است» (شوالیه، ۱۳۷۸ ج ۱، ۶۹).

ملاصدرا در جلد پنجم اصل اعتقاد به ترکیب عالم از عناصر اربعه را به امپدوکلس نسبت می دهد:

«نقل عنه انه قال ان العالم مرکب من الاسطقسات الاربع» (شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۱). یعنی از امپدوکلس نقل شده که او معتقد بود عالم از عناصر اربعه ترکیب یافته است (جوادی آملی، ۱۳۷۵؛ نیز شیرازی، ۱۳۶۰ و نیز سبزواری، ۱۳۶۰)

در جلد دوم اسفار خود فصلی را تحت عنوان غایت و اتفاق گشوده است (شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۵۰). در اینجا سخن امپدوکلس در خصوص نحوه ترکیب عناصر اربعه را بیان می کند. از نگاه ملاصدرا، هیات ترکیبی عناصر اربعه در اعتقاد امپدوکلس به صورت اتفاقی و بدون غایت و غرض است. وی سخن امپدوکلس را چنین توصیف می کند:

«و أما أبداً فليس فرعم أن تكون الأجرام الأسطقسية بالاتفاق فما اتفق إن كانت هيئة اجتماعية على وجه يصلح للبقاء و النسل بقي و ما اتفق إن لم يكن كذلك لم يبق و له في ذلك حجج. منها أن الطبيعة لا روية لها فكيف يفعل لأجل غرض».

یعنی: امپدوکلس می پنداشت که عناصر اربعه به نحو اتفاقی با هم ترکیب شده و هبات اجتماع را تشکیل می دهند. اگر نحوه ترکیب اتفاقی این عناصر به گونه ای بود که شایسته بقاء بوده و

صلاحیت ماندن داشت. به همان ترکیب باقی می ماند و نسل خود را بقاء پیدا می کرد اما اگر به گونه ای بود که صلاحیت ماندن نداشت نسل آن هیات مرکبه نیز باقی نمی ماند. وی برای این ادعای خود براهین و استدلال هایی داشت. استدلال نخست این بود که طبیعت هیچ رویه واحد ندارد. پس چگونه میتواند برای غایت و غرض کار کند؟

ملاصدرا اگرچه استدلالهای او را در بخش بعد مردود دانسته است اما سعی کرده اصل سخن استدلالی او را خوب تشریح کند. اولین استدلال امپدوکلس رابه صورت قیاس حملی اقترانی، چنین بازگو کرده است:

- مقدمه اول: طبیعت (عناصر اربعه) رویه واحد ندارد

- مقدمه دوم: هر موجودی که رویه واحد ندارد، غایت و غرض ندارد

- نتیجه: طبیعت (عناصر اربعه) غایت و غرض ندارد

وی در توجیه این سخن می گوید موجودات یا مخلوق هستند یا ابداعی. و امپدوکلس عناصر اربعه را موجود ابداعی می دانست نه مخلوق. توضیح آنکه موجودات عالم یا «خلق من شیء» = از چیزی آفریده باشد» هستند یا «خلق لا من شیء» = خلق از عدم». و موجودات ابداعی مسبوق به مبدأ قابل نمی باشد و تنها با فاعل استناد دارد. (جوادی آملی، ۱۳۶۱، ص ۲۲۸).

از نظر ایشان جهان بدون ماده ازلی آفریده شد، یعنی موجودی ابداعی و بدون پیشینه است. تنها مبدأ و علت فاعلی داشت، و عناصر اربعه از نظر امپدوکلس ابداعی و ابتداعی است. (سبزواری، ۱۳۶۰)

نظریه کمون

اصطلاح کمون به معنای پوشیدگی و پنهانی و خفاء و نهفتگی و مقابل بروز و ظهور است (معین، ۱۳۸۲) اصحاب کمون در کلام و فلسفه می گویند: کمون عبارت از ظهور کامن است و مراد آنان از این جمله این است که همه اشیاء به حال کمون موجود می باشند و حوادث عالم غیر از ظهور آنچه بوده و کامن است چیزی نیست و محال است که شی از لاشی بوجود آید، زیرا که لاشیء معدوم محض است و منشاء و موضوع شیء موجود نمی تواند باشد. پس کون و تکون

عبارت است از ظهور از کمون و خفا. و بو و طعم و رنگ و غیره از خواص مزاج و ترکیب نیست بلکه کامن در عناصر است. (سجادی، ۱۳۳۸) در تاریخ فلسفه یونان باستان اسلامی، آناکساگوراس و امپدوکلس، قایلان به خلیط یا اصحاب کمون نامیده می‌شوند. نظام معتزلی (ابراهیم بن سیار) درباره خلیط نوع انسان بر آن است که خداوند آدمیان را یک باره آفریده است، ولی آنها در حالت کمونند و تقدم و تأخر زندگانی ایشان به زمان خروج از حالت کمون مربوط می‌شود. وی این نظریه را از فیلسوفان معتقد به «کمون و ظهور» و ظاهراً از آناکساگوراس گرفته است (شهرستانی، ۱۳۷۵ق، ج ۱، ۵۸).

ابن‌سینا این نظر را مورد نقد قرار داده چنانچه در فصل دوازدهم از مقاله سوم فن اول طبیعیات از آناکساگوراس و اعتقاد او به اختلاط عناصر یاد می‌کند و اشکالاتی به او وارد می‌سازد. همچنین وی در فصل چهارم از فن سوم در بحث کلی از رأی اصحاب کمون، به صورت مبسوط به ابطال اعتقاد به وجود اجزای پنهان محدود یا نامحدود در هر جسم می‌پردازد. (ابن‌سینا، ۱۴۰۵) ملا هادی سبزواری نیز در مبحث حدوث اجسام، ضمن نقل آرای جمعی از حکمای کهن، به نظریه آناکساگوراس دایر بر اینکه اصل اجسام آمیزه‌ای از اجزاء غیرمتناهی شامل همه اجناس است، اشاره می‌کند و آن را مردود می‌شمارد. (سبزواری، ۱۳۶۰)

اما همانطور که اشاره شد، صدرالمتألهین در اسفار، طی بحث از اجماع پیامبران و فیلسوفان بر حدوث عالم، پس از ذکر اعتقاد تالس ملطی به وجود خالق و وحدانیت وی، از آناکساگوراس به عنوان یکی از بزرگان حکمت که رأی او در وحدانیت مانند رأی تالس است یاد می‌کند و چکیده سخنانی را که از او درباره اصل اشیا و نقش عقل در نظم بخشیدن به آنها نقل شده است، می‌آورد و در ثبات صحت آنها به تأویل و استدلال می‌پردازد.

ملاصدرا حرف آناکساگوراس را در ارائه نظریه کمون اینگونه بیان و شرح می‌دهد:

«و حکمی عنہ فرفریوس انه قال اصل الاشياء جسم واحد موضوع للکل لا نهایه له و منه یخرج جمیع الاجسام و القوی الجسمانیة» (شیرازی، ج ۵، ص ۲۰۹).

وی برای این حرف یک تأویل ارائه می‌دهد و آن اینکه شاید مرادش از جسم اول که اشیا

دیگر در آن کامن و چنهاند، همان موجود اول مادی یا همان هیولای نخست باشد. که این موجود، مبداء قابلی تمام اشیاء می باشد. (همان، ص ۲۱۰)

ابطال کون و فساد

«کون و فساد» نخستین بار توسط ارسطو عنوان یک رساله قرار گرفت. در این کتاب به بررسی هست شدن اشیاء پیشتر ناموجود (کون) و نیست شدن اشیاء پیشتر موجود (فساد) می‌پردازد. ارسطو در فرق بین کون و استحاله بحث می‌کند و آراء فیلسوفان دیگر را شرح می‌دهد و نقد می‌کند. همچنین در این کتاب از علل اربعه و عناصر اربعه سخن می‌رود. همچنین ارسطو در این کتاب نظریه وجود جزء لایتجزا یا اتم را رد می‌کند. (ارسطو، ۱۳۷۷)

کلمه «کون» در زبان عربی بمعنای بودن است در اصطلاح فلسفی بمعنای پدید آمدن و تقریباً مرادف با حدوث بکار می‌رود و در مقابل آن واژه فساد بمعنای نابود شدن پدیده استعمال می‌شود و بدین ترتیب مفهوم کون اخص از مفهوم وجود میباشد زیرا در مورد موجودات ثابت بکار نمی‌رود. (مصباح یزدی، ۱۳۶۶)

این دو واژه معمولاً با هم استعمال میشوند و مصداق روشن آن نابود شدن جزئی از موجود جوهری و پدید آمدن جزء دیگری برای آن میباشد.

اما افزوده شدن جزء جوهری بدون نابود شدن جزء دیگر را میتوان کون بدون فساد نامید و بر عکس نابود شدن جزء جوهری بدون پدید آمدن جزئی بجای آن را میتوان فساد بدون کون بحساب آورد (مصباح، همان). همچنین پدید آمدن عرض جدید را میتوان کون بدون فساد و نابود شدن عرض را فساد بدون کون در مورد اعراض بشمار آورد.

نیز میتوان تعلق گرفتن روح به بدن را نوعی کون تلقی کرد از این نظر که صفت حیات در بدن پدید می‌آید و در مقابل مردن را نوعی فساد بحساب آورد از این جهت که حیات بدن نابود شده است نه از آن جهت که روح نابود شده باشد زیرا روح قابل نابود شدن نیست. (همان)

در بحث تغییر اشیاء در عالم طبیعت و حرکت آنها، نظریه ای در مورد تغییر صورت اشیاء و تبدیل آنها به موجود دیگری مطرح است. که به کون و فساد معروف است. این نظریه می‌گوید که

اشیاء هنگام تبدیل شدن به شیئی دیگر به جهت تغییر آنی که در تغییر صورت آنها رخ می‌دهد به شیء دیگری تبدیل می‌شوند. پس کون و فساد، تغییر آنی صورتها می‌باشد. در مورد تغییر آنی گفته شده است که این چنین تغییری فقط در یک آن که همان ابتدا و یا انتهای یک قطعه از زمان است اتفاق می‌افتد (عبودیت، ج ۱، ص ۲۷۰).

بنابراین طبق این نظریه، تمام جوهرها مثل آب، خاک، سنگ و.... اکثر اوقات ثابت هستند و فقط در مقاطعی از زمان که شرایط خاصی فراهم است تغییری در آنها رخ می‌دهد و در یک آن به جوهر دیگری تبدیل می‌شوند. جوهر منعدم شده را «فساد» و جوهری که تازه پدید آمده را «کائن» می‌گویند. همچنین انعدام جوهر را «فساد» و پدید آمدن آن را «کون» می‌نامند. (همان) طبق این نظریه، کون و فساد عبارت از دو حالتی هستند که متعاقب و متوارد بر موجودات جهان طبیعت اند چنانکه موجودات همواره در معرض خلع صورت و لبس صورتی دیگرند؛ خلع صورت را فساد و لبس صورت دیگر را کون گویند چنانکه وقتی آب تبدیل به هوا می‌شود صورتی را رها کرده و متلبس بصورتی دیگر شود. بطور کلی موجودات بر دو قسم اند بعضی قابل کون و فسادند و بعضی دیگر قابل کون و فساد نمی‌باشند و بلکه مبدع بوده قابل تبدیل صور نمی‌باشند (سجادی، ج ۴، ص ۱۶۱۶). ملاصدرا آنچه را تحت عنوان «ابطال کون و فساد» از دیدگاه امپدوکلس نقل شده به صورتهایی از تغییر و تحول موجودات عالم می‌داند که قابل کون و فساد نیستند. زیرا برخی موجودات قابل کون و فساد نیستند و نیز همه تغییرات موجوداتی که قابل کون و فسادند مشمول کون و فساد نیست.

تناسخ به قرائت خاص

در یونان باستان فلاسفه ای مانند فیثاغورس و متفکران متأثر از وی به نوعی تناسخ اعتقاد داشته‌اند. اورفوسیایان این سرزمین نیز با این عقیده معروف بودند. متفکران معروف دیگر نیز همانند امپدوکلس به این عقیده شهرت دارند. (گاتری، ۱۳۷۶) چنان که این باور به افلاطون نیز نسبت داده شده است. (همان) سهروردی از طرفی به عقاید بزرگان یونان مخصوصاً فیثاغورس و امپدوکلس توجه داشته و نیز دیدگاه نوافلاطونیان را می‌پسندد؛ از طرف دیگر حکمای عهد باستان

مشرق زمین و از جمله بودا را بزرگ می‌دارد، طبیعی است که نسبت به عقاید آنان با لطف و مدارا بنگرد. همین نکته باعث شده است که عده‌ای او را معتقد به تناسخ بدانند. آن چه مسلم است سهروردی تناسخ به معنای انتقال روح از بدن انسانی به بدن انسان یا حیوان دیگر را همانند همه‌ی حکمای اسلام مردود می‌شمارد، اما چنان که گفتیم براساس خوش بینی و مدارا با بزرگان عهد باستان، به گونه‌ای با این مسئله برخورد می‌کند که سخن آنان را نیز به طور کلی نادرست نداند. بنابراین دو راه را در پیش می‌گیرد:

۱. یکی طبقه بندی نفوس و تأکید بر این که نفوس پاک و کامل به طور کلی از جهان ماده جدا می‌شوند و هیچ گونه تناسخی ندارند.

۲. و دیگری پذیرش این باور که گروهی از نفوس ناقص چون به کمال لازم خود برای رسیدن به مقامات عالی دست نیافته‌اند، از قید ماده رها نمی‌گردند، او نیز مانند ابن سینا (ابن سینا، المبدأ و المعاد، ص ۱۱۴) می‌پذیرد که نفوس ناقص به گونه‌ای در ارتباط با ماده و جهان مادی به حیات وابسته به ماده خود ادامه می‌دهند. ابن سینا این عقیده را از بعضی از علما نقل می‌کند که احتمال داده‌اند فارابی باشد (همو، نجات، الهیات، مقاله ۲، فصل ۳۷).

در مورد دیدگاه امپدوکلس تحلیل و تفسیرهای خاصی بین فلاسفه مطرح است. اشخاصی مانند شمس الدین محمد شهرزوری (متوفی پس از ۶۸۷) در شرح حکمة الاشراق، خود راجع به امپدوکلس تفسیری خاص دارد. خودش موضع تناسخی دارد و سهروردی را با قطع و یقین معتقد به تناسخ می‌شمرد. وی به درستی اعتقاد به همه اقسام تناسخ جز مسخ را از سهروردی نفی می‌کند. به نظر وی کسانی که تناسخ را باطل شمرده‌اند به انتقال دائم و عدم تجرد نفس نزد تناسخیه نظر داشته‌اند، اما حکمای اوایل مثل هرمس و انبازقلس (امپدوکلس) و فیثاغورس و سقراط و افلاطون و حکمای مصر و ایران و هند و چین مرادشان از تناسخ این است که نفوس ناقص تجرد نمی‌یابند، اگر اهل شقاوت باشند به اجسام حیوانی مناسب خود منتقل می‌شوند و اگر اهل سعادت باشند به اجرام فلکی متصل می‌گردند (شهرزوری، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۲۰).

همانطور که ملاحظه می‌شود شک و تردیدهایی در حالات و صور مختلف تناسخ وجود دارد.

و این تردیدها در رد تناسخ و ضعیف بودن ادله نفی آن، به همراه پیدایش طریقه‌ها و فرقه‌های معتقد به تناسخ در دوره متأخر اسلامی، ملاصدرا را با وضع خاصی روبرو کرد. او از سویی تناسخ را بنا به اصول اعتقادی خود مطلقاً رد می‌کرد و از سوی دیگر با سنتی روبرو بود که به گمان وی از انبیای کامل و اولیای اصل و اکابر فلاسفه گذشته بر جای مانده است و ظاهر آن دلالت بر صحت نقل و تناسخ دارد. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۳۷) ملاصدرا به تأویل این سنت و تفسیر اقوال منسوب به افلاطون و سقراط و امپدوکلس و دیگر حکمای باستان پرداخت.

وی دیدگاه امپدوکلس را ابتدا چنین گزارش می‌دهد:

«و مما قال أنباذقلس في أمر المعاد أنه يبقى هذا العالم على الوجه الذي عهدناه من النفوس التي تشبث بالطبائع و الأرواح التي تعلق بالشبابك حتى تستغيث في آخر الأمر إلى النفس الكلية فيتضرع هي إلى العقل و يتضرع العقل إلى الباري فيسمح الباري على العقل و يسمح العقل على النفس و تسمح النفس على هذا العالم بكل نورها فيستضيء الأنفس الجزئية و تشرق الأرض و العالم بنور رها حتى تعاین الجزئيات الكليات فتخلص من الشبكة فتصل بكلياتها وتستقر في عالمها مسرورة محبورة و مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ انتهى ما نقل عنه»

یعنی: آنچه که امپدوکلس در باره معاد گفته است در واقع چنین است که این عالم که ما با آن روبرو هستیم با همین حالت و صورت باقی می‌ماند. با همین نفوس که به طبایع مادی گرفتارند. و با همین ارواح که به اجسام و ابدان آویخته و گرفتارند. همینگونه باقی می‌ماند تا زمانی که در لحظه آخر این عالم به «نفس کلیه» محتاج و وابسته می‌شود و آن «نفس کلیه» هم به «عقل» نیازمند و وابسته می‌گردد. و عقل نیز به نوبه خود به «واجب الوجود» محتاج و نیازمند و وابسته می‌شود و خدا به عقل اجازه می‌دهد که از نورش بهره مند شود و عقل به نفس و نفس کلیه هم به این عالم اجازه می‌دهد که از نور الهی بهره مند شوند. و به این وسیله نفوس جزئی از گرفتاری طبایع و ارواح از گرفتاری در قید اجسام و مادیات رها می‌شوند.

در واقع ملاصدرا در بحث تناسخ در مواضع دیگری از اسفار خود و نیز در کتاب شواهد الربوبیه ابتدا با وضع یک اصطلاح شناسی جدید، به واژه تناسخ سه معنا می‌دهد:

۱. انتقال نفس در این جهان از بدنی به بدن دیگر، خواه انتقال از موجود اخس به موجود اشرف

باشد خواه بالعکس.

۲. انتقال نفس از بدن دنیوی به بدن اخروی مناسب با اوصاف و اخلاقی که در دنیا کسب کرده است.

۳. مسخ شدن باطن انسان و انتقال ظاهر او از صورت انسانی خود به صورت باطنی. تناسخ در معنای اول همان معنای متداول و مشهور تناسخ است. که ملاصدرا برای ابطال آن دلایلی می‌آورد اما قسم دوم را به نحوی برای حل مسئله معاد جسمانی مطرح کرده و می‌پذیرد. وی در تلاش برای اثبات معاد جسمانی چنین استدلالی دارد: نفس صورت بدن است و تشخیص بدن به نفس است، بنابراین لازم نیست در آخرت عین همین ماده دنیوی اعاده شود تا مشکل اعاده معدوم پیش بیاید، بلکه تشخیص هر بدنی مرهون بقای نفس آن با ماده عام و نامعلومی است و تبدل خصوصیات بدن در نحوه وجود و مقدار و وضع و سایر امور ضروری به بقای بدن نمی‌رساند. بدنی که در قیامت محشور می‌شود غیر از بدنی نیست که در دنیا از آن قطع علاقه کرده، هرچند عین آن هم نیست. این حشر مناسب با اوصاف غالب بر هر نفس به صورتی در می‌آید. ظهور نفس متناسب با اوصاف و اعمال خود، در این جهان نیز هست. به نظر ملاصدرا حکمایی مثل افلاطون که تأکید بر تناسخ داشته‌اند، نظرشان به این امر بوده است زیرا با دیده ملکوتی خویش دیده‌اند که اعمال در نظرشان مجسم می‌گردد.

دیدگاه ملاصدرا درباره مسخ باطنی و تناسخ به معنای سوم مثبت است. به نظر ملاصدرا آیات و روایات بسیاری در مورد این قسم تناسخ، یعنی مسخ باطنی، آمده است. وی این قسم را تناسخ ملکوتی، در برابر تناسخ مَلکی، می‌نامد. اما در قسم سوم علاوه بر باطن، ظاهر فرد هم مسخ می‌شود همچنانکه مطابق آیات قرآن قومی از بنی اسرائیل به صورت بوزینه و خوک در آمدند. این مسخ به علت غلبه قوه نفسانی است تا جایی که مزاج و شکل فرد از صورت انسان به صورت حیوان تبدیل می‌شود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۳).

نتیجه

ملاصدرا امپدوکلس را از بزرگان و رهبران حکمت یونان قدیم و در زمره گروه پنج نفره مشهور می‌داند که شایسته عنوان «حکیم مطلق» است. وی از روسا و رهبران سیاسی شهر یونان قدیم

است. و در زمان حضرت داوود (ع) زندگی می کرد. و علم و دانش را از حضرت داوود (ع) یاد گرفت. و با لقمان حکیم رفت و آمد داشته و «حکمت» را از لقمان آموخت. و از زهداد و عابدان عصر خویش بود که از زخارف و مادیات دنیا روی گردان بوده است. وی به آخرت و معاد اعتقاد داشت.

آراء امپدوکلس که توسط ملاصدرا مورد تاویل و شرح و نقد قرار گرفته اند، عبارتند از: ترکیب عالم از عناصر اصلی چهارگانه بسیط، انحصار بسائط در عناصر چهارگانه، نظریه اتفاق، نظریه کمون، ابطال کون و فساد، تناسخ به قرائت خاص

از نگاه ملاصدرا، هیات ترکیبی عناصر اربعه در اعتقاد امپدوکلس به صورت اتفاقی و بدون غایت و غرض است. ملاصدرا اگرچه استدلالهای او را مردود دانسته است اما سعی کرده اصل سخن استدلالی او را خوب تشریح کند. اولین استدلال امپدوکلس رابه صورت قیاس حملی اقترانی، بازگو کرده و در توجیه این سخن می گوید موجودات یا مخلوق هستند یا ابداعی. و امپدوکلس عناصر اربعه را موجود ابداعی می دانست نه مخلوق.

ملاصدرا آنچه را تحت عنوان «ابطال کون و فساد» از دیدگاه امپدوکلس نقل شده به صورتهایی از تغییر و تحول موجودات عالم می داند که قابل کون و فساد نیستند.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۳۸۷) قانون در طب، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، انتشارات سروش.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۴۰۵ق) الشفاء (الطبیعیات)، قم.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، المبدأ و المعاد، به کوشش عبدالله نورانی.
۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله، نجات، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، انتشارات دانشگاه تهران.
۵. ارسطو، در کون و فساد، (۱۳۷۷) ترجمه اسماعیل سعادت، مرکز نشر دانشگاهی.
۶. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۶۱) پیرامون وحی و رهبری، انتشارات الزهراء، تهران، ۱۳۶۱ش.
۷. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۵) رحيق مختوم، شرح حکمت متعالیه، به کوشش حمید پارسانیا، چ ۱، مرکز نشر اسراء، قم.
۸. حایری یزدی، التعليقات لجامع الحکمتین علی تحفه الحکیم، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۰، ۱۹۰.
۹. خراسانی، شرف‌الدین، نخستین فیلسوفان یونان، تهران، ۱۳۵۷.
۱۰. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ۱۳۴۰، ترجمه دریابندری، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
۱۱. سبزواری، هادی، شرح منظومه، به تحقیق مهدی محقق، تهران، موسسه مطالعات اسلامی مک گیل، ۱۳۶۰.
۱۲. سجادی، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، (۱۳۳۸)، به اهتمام: حسام‌الدین قهاری.
۱۳. سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ معارف اسلامی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۱۴. شهرزوری، محمد بن محمود، شرح حکمة الاشراق، (۱۳۸۰) چاپ حسین ضیائی تربتی، تهران.
۱۵. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، قاهره، ۱۳۷۵ق.

۱۶. شوالیه ژان و آلن گبران (۱۳۸۵). فرهنگ نمادها. ترجمه ی سودابه فضائلی. تهران. انتشارات جیحون. چاپ اول.
۱۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۶۰) الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، با حواشی ملاهادی سبزواری، چاپ افست تهران ۱۳۶۰ ش.
۱۸. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۰) المبدأ و المعاد، چاپ جلال الدین اشتیانی، قم.
۱۹. صدرالدین شیرازی، محمد، الاسفار الاربعه، تصحیح حسن زاده آملی، حسن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۰. صدرالدین شیرازی، محمد، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
۲۱. صدرالدین شیرازی، محمد، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، مکتبه المصطفی، قم، ۱۳۶۸.
۲۲. طباطبایی، نهاییه الحکمه، قم، النشر الاسلامی، ۱۳۶۲.
۲۳. عبودیت، عبد الرسول، در آمدی به نظام حکمت صدرایی، قم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۴. گاتری، دبلیو.کی.سی، هراکلیتوس، (۱۳۷۶) ترجمه مهدی قوام صفری، تهران فکر روز.
۲۵. مدرس زنوزی، آقا علی، مجموعه مصنفات آقا علی مدرس طهرانی، باهتمام محسن کدیور، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۲۶. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه (۱۳۶۶)، قم، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، نشر سپهر.
۲۷. معین، محمد، (۱۳۸۲) فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر.
۲۸. میرداماد، مصنفات میرداماد، به اهتمام عبدالله نورانی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.